

وَسَيَلْنَا الْجَلَامَ إِلَى الْحَيِّ كَرِيمٍ

در شرح صلوات

چهارده معصوم^(ع)

فضل اشرفین و نورجهان خمینی صفتسانی

(۹۲۷)

کوشش و رسول جعفریان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وسيلة الخادم الى المخدوم در شرح صلوات چهارده معصوم عليهم السلام قسمت مربوط به امام رضا عليه السلام

نویسنده:

فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی

ناشر چاپی:

انصاریان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	وسيلة الخادم الى المخدم
۶	مشخصات کتاب
۶	امام رضا
۱۳	ابی الحسن علی بن موسی الرضا الامام القائم الثامن
۱۷	قصیده‌ی مؤلف در ستایش امام رضا از کتاب مهمان نامه‌ی بخار
۱۹	پاورقی
۲۲	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

وسيلة الخادم الى المخدم

مشخصات كتاب

عنوان قراردادى: [وسيله الخادم الى المخدم (اردو)]

عنوان و نام پديد آور: وسيله الخادم الى المخدم در شرح صلوات چهارده معصوم / مولف فضل الله بن روزبهان، ۱۸۶۰ - ۱۹۲۵ ق؛

مترجم نثار احمد زين پورى؛ به كوشش رسول جعفریان

مشخصات نشر: قم: موسسه انصاریان، انتشارات، ۱۴۱۷ ق. = ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهرى: ۳۲۷ ص.

شابك: چاپ دوم: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۹-۱۵۱-۲

وضعیت فهرست نویسى: فیبا

یادداشت: اردو

یادداشت: چاپ دوم: ۱۳۸۹ (فیبا).

یادداشت: عنوان دیگر: چهارده معصوم ص.

یادداشت: کتابنامه: ص. ۲۰ - ۱۸؛ همچنین به صورت زیر نویس

عنوان دیگر: چهارده معصوم ص.

عنوان دیگر: در شرح صلوات چهارده معصوم

عنوان دیگر: وسيله الخادم الى المخدم. اردو

موضوع: صلوات

موضوع: چهارده معصوم

شناسه افزوده: زين پور، نثار احمد، مترجم

شناسه افزوده: جعفریان، رسول، ۱۳۴۳ -، مصحح

رده بندى كنگره: BP۲۶۶/ف۵۶و۵۰۴۶ ۱۳۷۵

رده بندى ديويى: ۲۹۷/۷۷

شماره كتابشناسى ملى: م ۷۶-۵۶۱۲

امام رضا

اللهم و صل و سلم على الامام الثامن

و درود و صلوات ده و سلام فرست بر امام هشتم.

از اینجا شروع در صلوات است بر امام على بن موسى الرضا عليه السلام که امام هشتم است و بعد از پدر خود امام موسى کاظم عليه السلام، آن حضرت امام به حق است بی خلافت. و مناقب و فضایل آن حضرت را نهایتی نیست؛ در میان ائمه، آن حضرت را اختصاص تمام هست بیشتر انواع علوم غریبه و آثار عجیبه، تا به غایتی که در بعضی روایات آمده. در حدیث دوازده امام که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله فرمود: ثامنهم قائمهم؛ هشتمین ایشان قائم ایشان خواهد بود زیرا که کلمات و مناقب و فضایل آن حضرت بسیار ظاهر و مشهور و معروف بوده و همه طوایف امت از عرفا و علما و حکما از علوم آن حضرت بهره می برده اند و آثار

امامت و وراثت نبوت و وصايت در آن حضرت ظاهر بوده.
 السيد الحسان السند البرهان حجة الله على الانس و الجن.
 آن حضرت مهتر نيكو خصال [۱] نيكو كار نيكو سيرت است.
 [صفحه ۲۲۴]

و اين اشارت است بدان كه آن حضرت جامع انواع محاسن صورى و معنوى و مكارم خلقى و خلقى بود و گوياء نيكويى، صفت ذات اوست و احسان، صناعت و پيشه‌ى او. و آن حضرت سند و برهان است كه بر مردمان قائم گشته جهت اظهار حق. و آن حضرت حجت خداى تعالى است بر انس و جان.
 «و اين اشارت است به آنچه از اوصاف ائمه هدى است كه ايشان حجت خداى تعالى اند بر انس و جن.» [۲] روايت كرده‌اند كه همچنان كه انسان از آن حضرت تلقى علوم و معارف مى كرده‌اند، جن در صحبت آن حضرت حاضر مى شده‌اند و علوم و معارف آن حضرت فرا مى گرفته‌اند و قواعد دين مى آموخته‌اند. پس آن حضرت حجت خداى تعالى باشد بر انس و جن.
 الذى هو لجد الأولياء سلطان
 آن حضرت آن كسى است كه مر لشكر اوليا را سلطان و پادشاه است.

و اين اشارت است بدان كه جميع اولياى عالم در تحت لوای سلطنت امامت آن حضرت‌اند و همه متابع و خادم و موالى آن حضرت بوده‌اند؛ چنانچه روايت كرده‌اند كه شيخ معروف كرخى كه بزرگ و مقتداى مشايخ طبقات است و اوصاف كمالات و كرامات او مشهور و مذكور عالم است و قبر او محل استجابت دعا است، چنانچه گفته‌اند قبر معروف كرخى تریاق مجرب است، از جمله خادمان آستان حضرت امام على موسى الرضا بوده. گویند نوبتى آب بغداد كه آن را شط مى گویند، طغيانى عظيم پيدا نمود چنانچه نزديك بود كه تمامى بغداد را آب ببرد و مردمان را تزلزل و اضطراب عظيم پيدا شد. به خدمت معروف كرخى رحمه الله آمدند و از او درخواست نمودند كه دعائى كنيد تا حق تعالى بلاى غرق را از ايشان دفع فرمايد. معروف فرمود: برويد و با شط بغداد بگويد كه اى شط! ترا به سر معروف كرخى سوگند مى دهيم كه بازگرد و ترك طغيان كن.
 مردمان برفتند و آن سخن را با شط بگفتند و او را به سر معروف كرخى سوگند
 [صفحه ۲۲۵]

دادند كه ترك طغيان كند بازگرد [د]؛ شط فى الحال ساكن شد و آب روى در قلت نهاد و مردمان از غرق ايمن شدند. و امر معروف، معروف شد. چون معروف به خدمت «امام على رضا عليه السلام رفت، [۳] حضرت امام فرمود: اى معروف چرا چنين گفتى و طلب شهرت كردى. معروف گفت: اى امام! من شيبها كه بر خاك آستانه در گاه تو مى نهم و خاك آستانه تو فرق [۴] مى نشيند، من شط را به خاك آستانه تو سوگند دادم و مردمان ندانستند و به واسطه‌ى خاك آستان تو بود كه آب شط ترك طغيان كرد.
 صاحب المروة و الجود و الاحسان
 آن حضرت صاحب جود و مروت و نيكوكارى است.

و اين اشارت است به جود و بخشش آن حضرت كه در عالم مشهور و مذكور بوده و تمامى ائمه هدى اگر چه موصوف به اين وصف كامل بوده‌اند، و ليكن آن حضرت را مزيد اختصاص به اين وصف بوده است؛ و حكايات جود و بخشش و كرم آن حضرت مشهور است. روايت كرده‌اند كه ابونواس شاعر در خراسان سه بيت در مدح آن حضرت گفته بود و چون آن حضرت از خانه‌ى مأمون سوار شد، ابونواس در ركاب آن حضرت روان شد و آن سه بيت را بر آن خواند. آن حضرت او را سيصد دينار طلا جايزه فرمود. [۵] روايت كرده‌اند كه دعبل خزاعى كه از شاعران مشهور و از مادحان اهل بيت است [۶] قصيده‌ى طويله‌ى مشهور كه در مرثيه و تعزیه شهيدان كربلا گفته بود و اول او اين است؛ ابیات دعبل:

منازل [۷] آیات خلت من تلاوة

و مهبط وحی منزل القفرات [۸].

فال زیاد فی القصور مصنوء

و آل علی ساکن الفلوات [۹].

[صفحه ۲۲۶]

و دیگر آیات را که در آنجا ندبه و تفجع بر شهیدان کربلا نموده تمام کرد [ه] نزد حضرت امام علی رضا علیه‌السلام برد در خراسان و در مجلس آن حضرت، آن قصیده بخواند؛ آن حضرت را خوش آمد از آن مدح و صد هزار درهم او را به جایزه‌ی آن قصیده عطا فرمود. دعبل گفت: ای امام! می‌خواهم که جامه‌ی مبارک خود که پوشیده‌ای به من عطا فرمایی؛ آن حضرت جامه‌ی مبارک خود بیرون کرد و به دعبل داد و فرمود: این جامه [را] بعد از این شأنی و حکایت هست.

دعبل چون «جایزه» [۱۰] بستند از خراسان متوجه بغداد شد همراه قافله‌ی عظیم اموال بسیار و تجار فراوان «همراه آن» [۱۱] قافله بودند. دعبل هم مال بسیار داشت. چون از خراسان بیرون آمدند بعضی از دزدان بر ایشان راه زدند و تمامی مال تجار و مردمان بردند. دعبل روایت کند که، چون مالهای مردم را بردند و مال من نیز در میان رفت، مرا چندان غم از فوت مال نبود که از فوت آن جامه [که] از حضرت امام علیه‌السلام به من رسیده بود. امیر دزدان نشسته بود و دزدان، مال جمع می‌کردند. من رفتم و نزدیک او نشستم. خود بخود بیتی از آن قصیده که مناسب آن بود می‌خواند و بیت این است:

أری فینهم مقسومة فی عدوهم

و أیدیهم من فیئهم صفرات [۱۲].

من به او گفتم: ای امیر! این شعر من است و دعبل خزاعی منم. او گفت: راست می‌گویی که دعبل تویی. مردمان قافله تمام گواهی دادند که دعبل اوست. پس مرا بناخت و تمامی مال مرا باز داد و جامه‌ی امام را زیارت کرد و گفت: من به برکت جامه امام، تمامی مال قافله را باز می‌دهم. پس تمامی مال قافله را باز داد [۱۳] و آن کرامت امام علیه‌السلام ظاهر شد.

المتألئء فیہ أنوار النبى عند عین العیان

آن حضرت در او درخشنده است انوار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد چشم عیان. یعنی ارباب

[صفحه ۲۲۷]

معاینه می‌دادند که انوار حضرت نبی بر سیمای مبارک آن حضرت ظاهر است.

و این اشارت است بدان که آثار جمال و انوار کمال حضرت نبی صلی الله علیه و آله و سلم از صفحات و وجنات [۱۴] آن حضرت ظاهر و باهر بوده. یکی از محبان اهل بیت روایت کرد که من نجاج [۱۵] بودم و [آن] موضعی است میان مدینه و بغداد از راه بصره. شبی در واقعه دیدم که حضرت پیغمبر به نجاج فرموده بود و در مسجد نجاج بر روی حصیری نشسته از لیف خرما طبقی خرما صیحانی نزد آن حضرت نهاد. من در رفتم و سلام کردم؛ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یک کف از آن خرما به من داد. من آن را شمردم هفده عدد بود. صباح آن شب در صحرا بودم خبر آوردند که حضرت علی بن موسی الرضا از مدینه فرموده به بغداد می‌رود و در مسجد فرود آمده؛ من بشتافتم به ملاقات آن حضرت، دیدم که در همان موضع که شب دیده بودم که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود نشسته است بر روی همان حصیر و طبقی خرما صیحانی نزد آن حضرت نهاد؛ چون در رفتم و سلام کردم یک کف از آن خرما به من داد. چون بشمردم همان هفده عدد بود. گفتم: ای امام! زیارت گردان مرا از این خرما. فرمود اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم جهت تو زیادت می‌گردانید ما زیادت می‌گردانیدیم [۱۶] و این از غرابت مراتب و مقام آن حضرت است.

رافع معالم التوحید و ناصب ألویة الایمان

آن حضرت رفع کننده‌ی نشانهای توحید و نصب کننده لواهای ایمان است.

و این اشارت است بدان که آن حضرت آیات توحید را بر مردمان مبین گردانیده و اعلام ایمان از اعلام و تعلیم آن حضرت بر مردمان ظاهر شده. شیخ کمال الدین ابن طلحه که صاحب کتاب مناقب ائمه [۱۷] است، در کتاب خود به اسناد روایت کرده که

[صفحه ۲۲۸]

در سالی که حضرت امام علی بن موسی رضا از مدینه به خراسان آمد جهت آنکه مأمون خلیفه، آن حضرت را طلب کرده بود که ولایت عهد خود بدو تفویض کند، چون به نیشابور رسید تمامی اهل نیشابور آن حضرت را استقبال کردند، و آن حضرت در اندرون محفه بود و پرده انداخته و محفه بر استرها باز کرده بودند و آن روز نیشابور، معمورترین مملکت‌های خراسان بود چنانکه سی هزار محدث که تمامی محبره همراه داشتند به استقبال امام بیرون آمده بودند و بزرگ ایشان امام احمد بن حرب نیشابوری [۱۸] بود و امام محمد بن اسلم طوسی [۱۹] بودند.

چون مردم نیشابور به نزدیک محفه حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام رسیدند، محدثان آواز برداشتند و گفتند: ای فرزند رسول خدای! به حق خدایی که تو را این مقامات و مراتب کرامت فرموده که ما را حدیثی از اسناد پدران خود روایت فرما. پس آن حضرت پرده از محفه برداشت و سر مبارک بیرون کرد و گیسوهای مبارک آویخته بود، پس فرمود: حدیث گفت پدر از من برای من، پدر من عبد صالح موسی کاظم گفت: حدیث گفت از برای من پدر من عبد صالح جعفر صادق گفت: حدیث گفت از برای من پدر من محمدباقر گفت: حدیث گفت از برای من زین العابدین علی گفت: حدیث گفت از برای من امیرالمؤمنین حسین شهید، گفت: حدیث گفت از برای من «پدر من امیرالمؤمنین علی مرتضی گفت: حدیث گفت از برای من» [۲۰] حبیب من سید المرسلین محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حدیث گفت از برای من برادر من جریریل از آن حضرت رب العالمین که او فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن قالها دخل فی حصنی و من دخل فی حصنی امن [من] عذابی». یعنی: کلمه لا اله الا- الله حصار من است و هر کس که [این] کلمه بگوید در آید در حصار من، هر کس که در آید در حصار من آمن گردد از عذاب من. [۲۱] چون آن حضرت این حدیث بدین

[صفحه ۲۲۹]

اسناد شریف بفرمود، محمد بن اسلم طوسی و احمد بن حرب نیشابوری آن حدیث بنوشتند و سی هزار کس از محدثان که حاضر بودند و محبره کتابت حدیث همراه آورده بودند تمامی آن حدیث بنوشتند [۲۲] و محققان گفته‌اند که این اسنادی است که اگر بر دیوانه و مریض خوانند شفا یابد [۲۳] و گفته که یکی از پادشاهان خراسان که او را نوح بن منصور سامانی گفتندی وصیت کرد که این اسناد را با این حدیث بنویسند و با او در قبر نهند؛ [۲۴] و این فقیر حقیر تجربه کرده‌ام که هر مریض که او را عیادت کرده و اجل او نرسیده بود من به صدق، این اسناد برو خوانده‌ام. حق، او را در روز، شفا کرامت فرموده و اثر صحت فی الحال درو ظاهر شده و این از مجربات فقیر است.

الراقی علی درجات العلم و العرفان [۲۵].

آن حضرت بر رونده است بر بالاترین درجه‌های علم و عرفان.

و این اشارت است به کمال درجات علم و معرفت آن حضرت؛ چنانچه روایت کرده‌اند که جمیع طوایف از ارباب علم و معرفت از آن حضرت استفاده می‌کرده‌اند

[صفحه ۲۳۰]

و مشکلات از آن حضرت می‌پرسیدند؛ فقها مشکلات فقه و دقایق آن از آن حضرت می‌آموخته‌اند و اطبا معضلات علم ابدان از

فواید مجلس آن حضرت اندوخته و حکما، معارف الهی و طبیعی از مقتضیات انوار آن حضرت استکشاف می کرده‌اند، و عارفان آداب طریق حقیقت و اسرار مکاشفات از اطوار سلوک آن حضرت می‌یافته‌اند و مقتدای جمیع طوایف آن حضرت بوده و تفصیل آن طول دارد.

صاحب منقبة قوله صلى الله عليه و آله و سلم: «ستدفن بضعة منى بأرض خراسان»

آن حضرت صاحب منقبت فرموده حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم [است] که زود باشد که دفن کرده شود پاره‌ای از من در خراسان.

و این اشارت است بدان حدیث که مشهور است «ستدفن بضعة منى بخراسان، من زاره زارنى» [۲۶] یعنی زود باشد که پاره‌ای از من دفن کنند در خراسان که او به مثبت بعضی از بدن من باشد که هر کس او را زیارت کند زیارت من کرده.

الها، پروردگارا، حیا، قیوما، به حق حضرت محمد عربی و به حق علی بن موسی الرضا که پاره‌ای از جسد مبارک آن حضرت است که امسال ما را زیارت روضه‌ی مقدسه آن حضرت به خیر و عافیت روزی گردان.

روایت کرده‌اند که حضرت امام علی بن موسی الرضا در مسجد مدینه نشسته بود. هارون الرشید عباسی که پادشاه زمان بود درآمد و زیارت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود. چون بیرون رفت حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «یا طوس ستجمعنی و ایاه» یعنی ای طوس! زود باشد که جمع کنی مرا و او را. [۲۷] مردمان ندانستند که مراد آن حضرت از آن سخن چیست تا آنکه هارون الرشید به خراسان آمد و در طوس وفات کرد و بعد از آن، حضرت امام هم به طوس فرمود و در آنجا شهید شد و هر دو در طوس یک جا

[صفحه ۲۳۱]

مدفون شدند و این از علوم غیبیه بود که آن حضرت به تعلیم الهی دانسته بود و الله اعلم.

المستخرج بالجفر و الجامعة ما یکون و ما کان. [۲۸] آن حضرت بیرون آورنده است به جفر و جامعه آنچه خواهد بود و آنچه بوده است. و این اشارت است بدان که آن حضرت علوم غیبیه را از جفر و جامعه استخراج می‌فرموده. و جفر و جامعه علمی است که مخصوص اهل البیت است و آن از جمله‌ی علوم غریبه است و ایشان جفر کبیر که آن جامعه‌ی جمیع علوم اسرار و حکم است، احوال گذشته و آینده استنباط می‌کرده‌اند و ما در این مقام بیان حقیقت جفر کبیر بنماییم که آن چه چیز است:

بدان که اشیا را در علم وجودی هست در لفظ وجودی دیگر و در حفظ [۲۹] وجودی دیگر و در خارج و نفس الامر وجودی دیگر. و حقیقت وجود شیء آن است که در خارج و نفس الامر باشند و اطلاق وجود بر آن حقیقی است و بر آن دیگرها به طریق مجاز اطلاق کنند نزد عامه‌ی عقلا. فاما طایفه‌ای از محققان صوفیه بر آن رفته‌اند که حقیقت وجود اشیا، آن است که در علم الله است و دیگر وجودهای مجاز از آن وجود است و ظل اوست و به حقیقت این کلام مناسب این مقام نیست و مراد از این آن است که مبین گردد که هر چیز که وجودی در خارج و نفس الامر دارد می‌تواند بود که او را وجودی در لفظ یا در خط پیدا شود که دلالت کند برو، پس تواند بود که روال جمیع علوم در وجود خطی پیدا گردد و جمیع علوم از صور کتابت مستفاد شود و صور خطی مرکب از مفردات حروف است و اصول مفردات حروف بیست و هشت حرف است و در جامعه‌ی جفر کبیر بیست و هشت صفحه از برای هر حرف از حروف بیست و هشت گانه نهاده شده و در هر صفحه، بیست و هشت سطر نهاده و در هر سطر بیست و هشت خانه و در هر خانه چهار حرف نهاده، حروف اول حافظ حرف است و حرف دوم حافظ صفحه و حرف سوم حافظ سطر حرف چهارم حافظ خانه.

[صفحه ۲۳۲]

و مراد از حافظ آن است که اشارت بدان چیز نماید و نگاه دارد مرتبه‌ی او را. مثلا در صفحه‌ی «اول که صفحه‌ی» [۳۰] حرف اول

است که الف است. در خانه‌ی اول از سطر اول چهار الف باید نهاد و الف اول اشارت بدان که «حرف اول» [۳۱] الف است «حرف اول و» [۳۲] الف دوم اشارت بدان که صفحه‌ی اول است و الف سوم اشارت بدان که «سطر اول است و الف چهارم اشارت بدان که» [۳۳] خانه‌ی اول است. و در خانه‌ی سوم الف باید نهاد و یک ب زیرا که حرف و سطر و صفحه بر حال خود است و خانه اول به دوم متبدل شده؛ و بر این قیاس عمل باید کرد تا آخر حروف و این را جامعه حفر کبیر گویند زیرا که جامع جمیع آن چیزی است که درو احتمال ترکیب واقع می‌شود؛ این است صورت جامعه. اما وجه دلالت این صور خطی بر مدلولات عملی آن مخصوص اهل بیت است و جمیع ائمه اثنا عشر این دلالت را می‌دانسته‌اند و ما این دلالت را نمی‌دانیم. اما طرق احتمالات وجه دلالت را فی‌الجمله می‌فهمیم و اگر تفصیل کنیم این کتاب بر نتابد.

القصه حضرت امام علیه‌السلام از سایر ائمه مزید مهارت در این استنباط کامل و فایق بوده؛ چنانچه روایت کرده‌اند که در زمانی که مأمون خلیفه، آن حضرت را از مدینه طلب نمود جهت آنکه ولایت عهد خود بدو تفویض کند، سبب طلب آن بود که مأمون، چون از برادر خود محمد امین باز پرداخت و طاهر بن الحسین که او را ذو الیمینین گویند به بغداد آمد از خراسان، و محمد را به قتل آورد و عالم جهت مأمون مسخر شد، وزیر مأمون، فضل بن سهل نام داشت. [او که] مردی بسیار دانای صاحب تجربه بود برادر خود را حسن بن سهل به حکومت بغداد فرستاد و حسن بن سهل از امرای عرب نبود و مردی منجم و صاحب قلم بود. امرای عربی که در طرف کوفه و عراق بودند به امارت [۳۴] او راضی نمی‌شدند و بر سادات علوی اتفاق می‌کردند

[صفحه ۲۳۳]

و بر مأمون خروج می‌نمودند و در هر مملکتی علوی خروج کرد و کار بر مأمون تنگ شد و هر چند از فضل بن سهل سبب اختلال حال مملکت سؤال می‌کرد، فضل حقیقت حال را با او نمی‌گفت که این به واسطه‌ی آن است که امرای عرب از حکومت حسن بن سهل استنکاف می‌نمایند و با علویان اتفاق می‌کنند و خروج می‌نمایند بر مأمون.

چون حال علویان قوت گرفت و حال دولت مأمون اختلال پذیرفت، فضل بن سهل گفت این علویان طمع در خلافت کرده‌اند و لشکر عرب با ایشان موافق شدند و گفتند تدبیر کار آن است که یکی از سادات علوی که از همه شریف تر و بزرگتر باشد و تمامی او را به شرف «و بزرگی مسلم دارند حاضر گردانده ولایت عهد بدو تفویض کنند، سادات» [۳۵] علوی بدانند که خلافت بدیشان بازگشت ساکن شوند و ترک طلب ظهور کنند؛ بعد از آن اندیشه کار خراسان باشد.

بعضی گویند مأمون خلیفه، مردی دانا بود و خود فی‌الواقع می‌خواست که خلافت را از عباسیان به اولاد علی بازگرداند نه آنکه در امر مکر می‌کرد، بلکه غرض او احقاق حق بود و امانت را به اهل خود می‌سپرد. [۳۶] و در کتابتی که حضرت امام علی بن موسی رضا علیه‌السلام جهت قبول ولایت عهد نوشته بدین معنی اشارت هست که آنجا فرمود: «ان امیر المؤمنین عرف من حقنا ما جهله غیره» یعنی به درستی که امیر المؤمنین شناخت از حق ما آنچه جاهل شد بدان غیر او. و این اشارت است بدان که خلافت حق ما بود و امیر المؤمنین این حق را شناخت و به ما بازگردانید و غیر او این

[صفحه ۲۳۴]

حق را نشناختند و خود متصدی خلافت شدند. گفته‌اند بعد از آنکه امر ولایت عهد تمام شد عباسیان بدان راضی نشدند [۳۷] گفتند مأمون حرامزاده است و بر مأمون خروج کردند و عم او را ابراهیم، خلیفه ساختند در بغداد؛ و چون مأمون دید که کار مختل می‌گردد، ملک [۳۸] فانی را بر آخرت اختیار کرد و حضرت امام را زهر داد و حق تعالی اعلم است به حقیقت این حال که مأمون به چه قصد این امر می‌ساخت.

القصه تدبیری که فضل بن سهل کرده بود موافق رای مأمون شد و در آن وقت افضل و اشراف و اکمل علویان به جمیع جهات حسبی و نسبی حضرت امام رضا علیه‌السلام بود. مأمون بدان حضرت کتابت نوشت و آن حضرت در مدینه به عبادت مشغول بود و

اصلاً به خلافت و ملک التفات نمی‌فرمود و مأمون به تعظیم تمام آن حضرت را از مدینه به خراسان آورد و آنچه وظایف تعظیم و استقبال باشد بجا آورد و آن حضرت را به ولایت عهد خلافت تکلیف کرد هر چند آن حضرت استنکاف نمود و استغنا فرمود مأمون قبول نکرد و مجمعی عظیم ساخت و علم‌های سبز شعار آن حضرت راست کرد و در آن مجمع عظیم تمامی قواد لشکر و امرای عرب و اولاد عباس و رؤوس بنی‌هاشم و سایر قبایل قریش را امر فرمود که با آن حضرت ولایت عهد به آن وجه که بعد از مأمون حضرت امام [را] خلیفه دانند بیعت کنند.

یکی از محبان اهل البیت حکایت کرد که در روزی که مأمون خلیفه حضرت امام را ولی عهد خود می‌ساخت و مجلسی بدان آراستگی مهیا شده بود، و علم‌های سبز بر بالای سر حضرت امام بازداشته بودند و حضرت امام همچون ماه شب چهارده درخشان و جامه‌های سبز پوشیده بود، من در شکل شمایل آن حضرت و فر و شکوه او حیران مانده بودم و از شادی آن حال که خلافت به آن حضرت رسید نزدیک بود که پرواز کنم. حضرت امام در من نگاه کرد و مرا بسیار شادمان و فرحناک یافت؛ اشارت فرمود که نزدیک آی. چون نزدیک رفتم سر فرا گوش من نهاد و گفت: بسیار شادمانی منماید که این کار تمام نمی‌شود و چنان بود که آن حضرت فرموده بود.

[صفحه ۲۳۵]

بعد از آن مأمون به اطراف عالم کتابت‌ها نوشت و تمامی خلائق را در بیعت حضرت امام علیه‌السلام در آوردی و خواهر خود را در عقد ازدواج آن حضرت در آورد و جشنهای عظیم کرد و هر روز در تعظیم و توقیر آن حضرت می‌افزود. کتابت ولایت عهد به خط خود بنوشت «فرمود که کتابتی به خط خود بنویسند و در آنجا عهد خلافت را کنید» [۳۹] حضرت امام جهت خاطر [۱] و کتابت بنوشت: «هذا ما كتبنا على حسب حالك؛ و اما الجفر و الجامعة فيدلان على ضد ذلك. [۴۰] یعنی این آن چیزی است که ما نوشتیم آن را بر حسب حال تو؛ و اما جفر و جامعه، پس ایشان دلالت می‌کنند بر ضد آنچه ما نوشتیم؛ و در این سخن اشارت فرمود که از جفر چنان مستفاد می‌شود که این کار نخواهد شد و از اینجا مستفاد می‌گردد که آن حضرت احوال آینده را از جفر و جامعه می‌دانسته چنانچه در این فقره بدان اشارت بود.

المقول في شرف ابائه: ستة ابائه كلهم افضل من شرب صوب العنان

آن حضرت گفت شده است در شرف پدران آن حضرت. [۴۱] این بیت اشارت است بدان چه در کتب مناقب ذکر کرده‌اند که چون مأمون عقد بیعت مردم با حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام تمام کرد و از مردم مدینه و مکه هم بیعت بستند، حکم فرمود که در عقب نام او در خطبه‌ها، نام مبارک آن حضرت هم یاد کنند. گویند خطیب مدینه‌ی مطهره‌ی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم یکی از اکابر ائمه و فصحا و بلغا بود، اسم مبارک آن حضرت همچنین یاد کرد: اللهم أصلح امور المسلمين بمولانا و ولی عهد امیرالمؤمنین الرضا علی بن کاظم موسی بن الصادق جعفر [۴۲] بن الباقر محمد بن زین العابدین علی بن الشهید الزکی حسین بن المرتضی علی ستة ابائه كلهم افضل [م-] من شرب [۴۳] صوت العنان. [۴۴].

[صفحه ۲۳۶]

یعنی شش پدر او همه فاضل‌ترین آن کسی‌اند که می‌آشامند آب ابر آسمان. مراد آنکه شش پدرش که مذکور شده‌اند هر یک فاضل‌ترین تمام عالمند زیرا که همه عالم آب باران می‌خورند، یا آنکه مراد عرب باشند زیرا که عرب و بادیه نشینان آب ایشان از باران است؛ چنانچه در حدیث وارد شده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا عرب یا بنی ماء السماء یعنی: ای فرزندان آب آسمان. و برین تقدیر مراد آن باشد که شش پدر آن حضرت تمامی افضل جمیع عرب‌اند هر یک در زمان خود و چون از عرب افضل باشند از عجم هم افضل باشند زیرا که عرب افضل از عجم‌اند [!]

المقتدی برسول الله فی کل حال و فی کل شأن [۴۵] آن حضرت اقتدا کننده است به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در هر

حالی و در هر کاری و شأنی [۴۶] که آن حضرت را پیش آمده.

و این اشارت است بدان که حضرت در جمیع امور اقتدای به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرموده. روایت کرده‌اند که چون امر ولایت عهد تمام شد و مأمون خلیفه، در هر امری از امور اقتدا بدان حضرت می‌کرد و در وقت قبول خلافت، آن حضرت شرط کرده بود که در مدت حیات مأمون او را به هیچ امری از امور ولایت و ایالت و امور متعلقه به خلافت تکلیف نکنند، چون عید اول در آمد، صباح عید، مأمون کسی را نزد حضرت امام علیه‌السلام فرستاد که هر چند ما شرط کرده‌ایم که ترا به هیچ امر تکلیف نکنیم، اما امروز روز عید است چنان می‌خواهیم که امروز نماز عید بگذاری تا مردمان بدانند که ولایت عهد به تو مفوض شده.

حضرت امام در جواب فرمود که، من شرط کرده‌ام که مرا به هیچ امری از امور متعلق به خلافت تکلیف نکنید و امامت عید از امور متعلقه به خلافت است. التماس دارم از امیرالمؤمنین که مرا از این امر معاف دارد. مأمون در جواب فرستاد که خاطر ما چنین می‌خواهد که سیرت تو در نماز عید بدانیم. مردمان به تو سیرت تو اقتدا کنند و ترا از این امر معاف نمی‌داریم. بعضی از محبان حضرت امام گفتند: در این امر مبالغه

[صفحه ۲۳۷]

حاجت نیست، حضرت امام نماز بگذارند و خاطر خلیفه را بدست آورند. حضرت امام فرمود: ایشان طاقت آن را نداشته باشند. فی‌الجمله از مبالغه و تکلیف بسیار قبول فرمود و مأمون حکم کرد که تمامی اکابر بنی‌العباس و قواد لشکر و امرای عرب و بزرگان قریش و عامه‌ی علما و محدثان و قضات و طبقات خلائق بر درگاه حضرت امام علیه‌السلام روند و همراه حضرت امام متوجه عید گاه شوند و این حال در نیشابور بود؛ [۴۷] چون خلائق تمامی به درگاه آن حضرت جمع شدند تصور داشتند که او بر سیرت خلفا و صورت ایشان در موكب خلافت به عید گاه خواهد فرمود، آن حضرت صورت و طریقه‌ای که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم روز عید به مصلی می‌فرمود عمل نمود؛ غسل کرده و گیسوهای مبارک را در پس سر انداخت و جامه‌های سفید تا نصف ساق بپوشید و دراعه سفید بر سر نهاد و طره‌ی آن را در میان هر دو شانه باز گذاشت و غزه که در مصلی آن را پیش روی مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرو می‌بردند در دست گرفت و نعلین در پای مبارک کرد و بدین صورت ناگاه همچو آفتاب درخشان که از سر تا پای وجود مبارکش نور تابان بود از خانه طلوع کرد و به آواز بلند فرمود: الله أكبر الله أكبر. تمامی خلائق خود را از اسبها بینداختند و به یک دفعه با آن حضرت به تکبیر در آمدند و آن حضرت پیاده نعلین پوشیده روان شد و هر قدم که می‌آمد یک نوبت تکبیر می‌فرمود و خلائق نیشابور تمامی به تکبیر در آمدند تا به غایتی که در و دیوار مملکت با آن حضرت به تکبیر آمدند و فریاد گریه و فغان تکبیر از مردمان بر آمد و حالتی غریب ظاهر شد گوئیا همه عالم در تکبیر و تحمید و تسبیح در آمدند؛ و به هر قدم که آن حضرت تکبیر می‌فرمود، آن حالت زیاد می‌شد و افغان و غوغای مردم و گریه و تضرع و نیاز ایشان روی در افزونی می‌نهاد و مأمون در خانه خود نشسته بود، مقربان او در رفتند و آن حال را حکایت کردند با مأمون در خانه گفتند [و] که خور را دریاب که اگر حضرت امام بدین طریقه به مصلی می‌رسد دیگر هرگز کسی بر تو سلام خلافت نخواهد کرد.

[صفحه ۲۳۸]

مأمون کسی نزد امام فرستاد و امام در راه مصلی بود و گفت: خلیفه می‌گوید که ترا زحمت داشتیم و مکلف ساختیم به خانه خود بازگرد. [۴۸] حضرت امام از راه بازگشت و با اصحاب خود فرمود: من نگفتم که ایشان طاقت نمی‌آورند. چون حضرت امام بازگشت مأمون سوار شد و نماز عید بگذارد و در این فقره اشاره نمود شد که او اقتدا در همه امور به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرموده.

کنیت آن حضرت ابوالحسن است همچو کنیت حضرت امیرالمؤمنین؛ علیه‌السلام و آن حضرت را اولاد بوده و امام محمد جواد علیه‌السلام که بعد از آن حضرت امام است، فرزند آن صاحب بوده و لقب آن حضرت رضا است. گویند مأمون خلیفه او را رضا لقب نهاده در کتاب عهد که به خط مأمون است نوشته «و جعلت له الامرة الكبرى من بعدی و سمیته الرضا» یعنی گردانیدم از برای او امارت بزرگتر از پس از خود؛ و نام نهادم او را رضا. [۴۹]

و از القاب آن حضرت امام قائم ثامن است. اشارت است بدان حدیث که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب دوازده امام فرموده که هشتم ایشان امام موعود ایشان خواهد بود و بر تقدیر صحت آن حدیث، مراد آن نیست که ولایت عهد مأمون بدو مفوض شد زیرا که آن تمام نشد، بلکه مراد آن خواهد بود که آنچه از آثار ظاهره‌ی امامت است از اظهار علوم غریبه و اقامت حجج [۵۰] باهره و براهین ثابت از آن حضرت خواهد شد.

الشهید بالسم فی الغم و البؤس؛ المدفون بمشهد طوس

آن حضرت شهادت یافته به زهر در غم و خون و ملال و آن حضرت مدفون است در طوس. و این اشارت است به سبب شهادت آن حضرت و محل دفن جسد مطهر آن حضرت.

[صفحه ۲۳۹]

روایت کرده‌اند که چون امر ولایت عهد تمام شد، آن حضرت در خراسان پیش مأمون ساکن شد و هر روز به دیدن مأمون می‌رفت و مأمون آن حضرت را تعظیم بسیار می‌کرد و در مشکلات علوم از آن حضرت استفاده می‌کرد و علما و حکما و فقها و ارباب ادب که در مجلس مأمون حاضر می‌شدند از جمیع علوم، از آن حضرت استکشاف مشکلات و معضلات می‌نمودند و آن حضرت رساله در حفظ صحت، جهت مأمون بنوشت به التماس او، مأمون فرمود تا آن را به طلا نوشتند و رساله را ذهبیه نام کردند و حکایات مجلس محاضرات آن حضرت با مأمون و حاضران مجلس او وفاق شدن آن حضرت در جمیع احوال طولی دارد این مختصر احتمال آن نمی‌کند.

صاحب کشف الغمه در کتاب خود روایت می‌کند که حضرت امام علیه‌السلام هر صباح به دیدن مأمون خلیفه می‌فرمود و جمیع طبقات خلائق عالم از اشراف بنی‌العباس و قواد و لشکر و قضات و علما امرای عرب و اکابر قریش بر درگاه مأمون حاضر بودند و عادت حاجبان بود که چون حضرت امام علیه‌السلام پیدا می‌شد هیچ کس را پیش تر از آن حضرت بار نمی‌دادند و چون آن حضرت را می‌دیدند استقبال می‌کردند و وظایف خدمت به جا می‌آوردند و چون حضرت نزدیک پرده می‌رسید پرده را بر می‌داشتند تا حضرت امام در می‌رفت.

روزی حاجبان با یکدیگر گفتند خوبست که ما همچین مبالغه در تعظیم علی بن موسی می‌کنیم و دیگر امرای عباسی و برادران و اقوام خلیفه چون می‌آیند تعظیم نمی‌کنیم؛ امروز اتفاق کنیم که چون او بیاید ما اصلاً بر نخیزیم و پرده جهت او برنداریم تا ببینیم که او چه می‌کند. چون حضرت امام به درگاه آمد، ایشان برخلاف عادت خود استقبال نکردند و تعظیم لایق بجا نیاورند. چون حضرت امام نزدیک پرده رسید هیچکس پرده را برنداشت. فی الحال بادی پیدا شد و تمامی پرده‌ها برداشت تا آن حضرت پیش مأمون رفت، باد ساکن شد. چون آن حضرت بیرون فرمود همچنان بادی عظیم برخاست و پرده‌ها برداشت. حاجبان دست آن حضرت

[صفحه ۲۴۰]

را بوسیدند استحلال نمودند و دانستند که آن حضرت، امام به حق است و وارث انبیاست که حق تعالی باد را در فرمان [۵۱] آن حضرت کرده، همچنانکه در حکم سلیمان بود. [۵۲].

فی الجمله اوقات آن حضرت با مأمون بدین نسق می‌گذشت تا آنکه بنی‌العباس با مأمون مخالفت کردند و در بغداد، ابراهیم بن مهدی را که عم مأمون بود خلیفه ساختند و احوال ممالک بر مأمون شوریده شد و بعضی از امرا از تقصیرات فضل بن سهل شمرند و خاطر مأمون را با فضل متغیر ساختند و در امر ولایت عهد حضرت امام فضل بن سهل ساعی بود و او در باطن از شیعه و موالی حضرت امام بود. [۵۳] این معنی را خاطر نشان مأمون کردند و با او گفتند: اگر قصد حضرت امام نمی‌کنی و دفع فضل بن سهل نمی‌نمایی، خلافت از دست تو بیرون رود. مأمون - علیه‌اللعنه - به سخن ایشان فریفته شد و در قصد حضرت امام شد و از خراسان متوجه بغداد گشت جهت تدارک امر ابراهیم بن مهدی و استمالت خاطر بنی‌العباس را مقصود بر قصد حضرت امام دانسته حضرت امام آن معنی را از جفر و جامعه دانست بود که گویند مأمون یک خوشه انگور را نصفی مسموم ساخته بود و در طبقی نهاده بفرستاد و حضرت امام را علیه‌السلام طلب نمود و آن روز در موضع سناباد از مملکت طوس که حالی اسم آن موضع مشهد است نزول کرده بود.

چون حضرت امام علیه‌السلام حاضر شد آن خوشه انگور در دست گرفت و از آن نصف که زهر آلود نبود می‌خورد و چون آن نصف بخورد گفت: ای ابوالحسن این بسیار انگوری خوبست و می‌خواهم که تو از این خوشه بخوری. حضرت امام می‌دانست که آن مسموم است فاما به قضای حضرت حق تعالی راضی بود. امتناع از خوردن آن نتوانست نمودن، خوشه را از دست مأمون بستد و چند دانه از آن تناول فرمود و مزاج

[صفحه ۲۴۱]

مبارکش مغیر شد «خوشه را بنهاد و برخاست به خانه فرمود و خسته شد» [۵۴] مأمون «علیه‌اللعنه و العذاب» [۵۵] به عیادت آن حضرت آمد و خستگی آن حضرت اشتداد یافت و روز سوم درجه‌ی شهادت یافته از این منزل فانی به روضه‌ی رضوان انتقال فرمود.

ولادت آن حضرت در مدینه بود سنه‌ی ثمان و اربعین و مائه از هجرت؛ و بعضی گویند ولادت آن حضرت در یازدهم ذی‌قعدة بود روز جمعه سنه‌ی ثلاث و خمسين و مائه وفات یافت او در طوس از مملکت خراسان در قریه سناباد در آخر صفر و بعضی گویند در ماه رمضان بوده بیست و سوم ماه روز جمعه سنه‌ی ثلاث و مأتین. و سن مبارک آن حضرت، بعضی گویند پنجاه و پنج و بعضی گویند چهل و نه سال. صلی الله علیه و علی آباءه الطاهرین و اولاده الطیبین الی یوم الدین.

هزار کت لعت خدای تعالی بلکه به عدد علم خدای تعالی بر آن کس باد که آن حضرت را زهر داد و بدان راضی شد و در آن شریک شد و بدان امر کرد و بر هر کس که بدان راضی باشد تا روز قیامت.

یکی از محبان اهل بیت [۵۶] «روایت کند که قبل از آنکه آن حضرت را زهر دهند به چند روز، یک روز حضرت امام مرا در خلوت طلب کرد و فرمود من با تو سری می‌گویم و تا من در حیات باشم آن را کشف مکن و پوشیده دار، بدان که اجل من نزدیک رسیده و این ظالمان قصد من خواهند کرد و من انگور زهر آلوده خواهم خورد و بدان سبب در خواهم گذشت و چون من در گذرم مأمون ارادت آن خواهد کرد که مرا پهلوی پدر خود دفن کند و زمین محکم خواهد شد و هر چند کوشش کنند که زمین را بکنند نتوانند، فلان موضع محل قبری است - اشارت بدان موضع فرمود که، حالی جسد مطهر آن حضرت در آنجا مدفون است - چون آن را بگشایند روضه‌ای خواهد بود و در آنجا چشمه‌ای از چشمه‌های بهشت گشاده و سریری با رخت‌های خوب که از سریرهای بهشت در آنجا نهاده. تو ایشان را نشان بدان موضع تا آن را بشکافند و مرا

[صفحه ۲۴۲]

آنجا دفن کنند. چون آن حضرت وفات فرمود مأمون حاضر شد جزع بسیار بر وفات آن حضرت و گریه‌های خونبار نمود و رسوم تعزیه به جای آورد و خواست که آن حضرت در جایی تعیین کرده در نزد پدرش دفن کنند هر چند که خواستند که زمین را

بشکافتند و قبر راست کنند اصلاً هیچ تیشه در آن کار نمی‌کرد و ایشان حیران بازماندند. من پیش آمدم و آن حکایت باز گفتم و ایشان را بدان موضع دلالت کردم، چون بشکافتند، بدان صفت که آن حضرت فرموده بود به من، روضه و چشمه و سریر و حور بهشت پیدا شد و آن حضرت را در آن روضه مقدسه و مرقد منور و مشهد معطر دفن کردند و آن روضه بهشت، کعبه حاجات و مقاصد جمیع حاجت خواهان شد تا روز قیامت. صلوات الله و سلام علیه و تحياته و رضوانه على تلك الروضة المقدسه و رزقنا زیارتها و عمر بالانوار الالهيه و القنوض القدسيه عمارتها.

رجای کمترین بندگان فضل الله بن روز بهان الامین واثق است به الطاف الهی که این فقیر حقیر را امثال زیارت مرقد مطهر و مشهد منور آن حضرت [۵۷] بخیر و عافیت روزی گردد و قرائت این کتاب «وسيلة الخادم الى المخدوم» در آستانه آن مرقد مطهر جهت دوستان و محبان و موالیان اهل البیت نموده شود؛ چه ولا و تولای «آن حضرت شیمه‌ی دیرینه‌ی این فقیر و محبت و استمداد از آن حضرت نقد خزینه‌ی سینه‌ی این حقیر است. در هر واقعه که این فقیر را پیش آید استمداد از باطن اقدس» [۵۸] آن حضرت را طریق نجات می‌دانم؛ و در هر هائله‌ی و داهیه، روح مقدس آن حضرت را عون و مددکار می‌خواهم و در شب جمعه دهم صفر سنه است و تسعمائه در موضع شهرستان از ولایت دار الامان اصبهان که منشاء و مسکن فقیر است حضرت امام معصوم علی ابن موسی الرضا را در واقعه دیدم که [در] شهری شبیه به اصبهان بر شیری زردی بلند که در بزرگی و بلندی همچون استری بلند بود سوار بودی و آن را بر طریق باریکی زین و لجام فرموده و به هیئت و فری عظیم در میان بازار آن شهر در آمد و فقیر حقیر در رکاب آن حضرت بودم و در جمال و کمال و هیئت صورت

[صفحه ۲۴۳]

و حسن منظر آن حضرت حیران مانده بودم. صباح آن شب از بقیه‌ی شوق واقعه، این منقبت صورت نظم یافت. در این مقام آن را

درج می‌کنم. منقبه رضویه:

سلام علی روضه للامام

علی بن موسی علیه السلام

سلام من العاشق المنتظر

سلام من الواله المستهام

بر آن پیشوای کریم الشیم

بر آن مقتدای رفیع المقام [۵۹].

ز شهد شهادت حلاوت مذاق

ز زهر عدو در جهان تلخ کام

ز خلد برین مشهدش روضه‌ای

خراسان از او گشته دارالسلام

از آن خوانمش جنت هشتمین

که شد منزل پاک هشتم امام

محبان ز انگور پر زهر او

فکندند می‌های خونین به جام

مرا چهره بنمود یکشب بخواب

شد از شوق او خواب بر من حرام

على وار بر شیر مردی سوار

امین در رکابش کمینه غلام

و در این اوقات مشوش الساعات که این فقیر از حوادث روزگار و نوایب چرخ ناپایدار [۶۰] مهجور از اوطان و اخوان در بلده‌ی کاشان به عزم سفر خراسان موقوف مانده بودم، غزلی در بیابان سهولت موت عارفان و آسانی سفر ایشان از دنیا به جانب جنان اتفاق افتاد و در خاتمه‌ی آن بیتی وارد شد که دلالت بر آن می‌کند که ان شاء الله آن مقصد که زیارت آن روضه‌ی مقدسه است در این نزدیکی روی خواهد نمود. و در این مقام جهت تفأل آن غزل مذکور می‌شود. غزل:

ما چو رویم از این جهان نی به عبوس [۶۱] می‌رویم

حجله‌ی ماست دار و ما سوی عروس می‌رویم

رقص کنان بهر قدم، بوسه زنان لب عدم

نی چو خران بسته دم، با غم و بوس می‌رویم

ملک دیار نیستی ناله کنان گرفته‌ایم

دبدیه هست هر طرف زآنکه به کوس می‌رویم

کنده دل از همه جهان رسته زسود و از زیان

با دل خوش سوی جنان نی به فسوس می‌رویم

ما نه شکسته‌ایم پر در ره دل چون ماکیان

جانب عرش هر سحر همچو خروس می‌رویم

[صفحه ۲۴۴]

از دل و جان امین شده، بنده‌ی سید رضا

بهر زیارت علی جانب طوس می‌رویم

اللهم ارزقنا بلطفك و فضلک و كرمك و امتنانك زیارة قبر المقدس و مرقدہ المونس، و اغفرلنا ذنوبنا و اقص جميع حاجاتنا ببرکته.

اللهم صل على سيدنا محمد و آل سيدنا محمد سيما الامام المجتبي ابى الحسن على بن موسى الرضا و سلم تسليمًا.

قصیده‌ی مؤلف در ستایش امام رضا از کتاب مهمان نامه‌ی بخار

ز گل نسیم تو جوید دل چو غنچه‌ی من

که یوسفست مرادم زبوی پیراهن

تو نوگلی و منم جانگداز کوره‌ی غم

تو یوسفی و منم مبتلای چاه حزن

رواست با رخ تو ترک دیدن خورشید

خطاست بی خط تو یاد آهویان ختن

به قصد کشتن احباب زلف را مگشا

پی شکست دل خسته طره را مشکن

سرم چون حق تو شد در ره وفاداری

بیا و حق خود آخر ز گردنم بکن
 ز زلف کج که رخت راست می کند چو گان
 دلم فتاده چو گویی درون چاه ذقن
 ز جور چین سر زلف کافرت شاید
 که من به درگه سلطان دین کنم مأمن
 امام روضه‌ی رضوان علی بن موسی
 رضا و ارضی و مرضی مرتضای زمن
 همام و هادی و مهدی و هاشمی هیئت
 امام و آمر و مشکور و مکه‌ای مسکن
 بزرگ اهل هدایت به علم و حلم و کرم
 حبیب اهل روایت به اتفاق حسن
 مرا دلیست به سوی وصال او مایل
 مرا رخیست به خاک رهش نهاده ذقن
 اگر ز خار ره وصل او کشم خواری
 به دیده خار رهش را نهم به جای سمن
 چو شمع آتش شوقش مرا برافروزد
 تنم بود دل مشتاق را به جای لکن
 ز دست قدرت و بازوی شاه عالی قدر
 روایتی دهمت در سخن چو در عدن
 چو زهر قاتل اعدا گرفت حضرت را
 به راه موت ببايست بیشکی رفتن
 ز محرمان در خویش بنده‌ای را گفت
 که من چون روح روان را جدا کنم ز بدن
 برای مدفن من این محل قبر مرا
 شکاف و نیک نظر کن که هست منزل تن
 [صفحه ۲۴۵]

در و بین که یکی چشمه‌ای است روح افزا
 که هست منبع او جنت اله منن
 نهاده تخت وز سندس لباس من پیدا
 روان بیار و مرا ساز از آن لباس کفن
 پسم بیار درین روضه‌ی بهشت برین
 ز قبر ساز تن اشرف مرا مکمن
 روایتست که بعد از وفات شاه رضا

ز بهر قبر گشودند منزل احسن
 نمود تخت بهشت و لباس اخضر او
 چنانچه گفته بدان شاه آشکار و علن
 چو سرو روضه‌ی آن قبر ساخت مسکن خویش
 برست از غم و آزار این سرای حزن
 به سوی موطن اصلی خویش راجع شد
 همین بود بر ارباب فهم حب وطن
 به قول شاه علی رضی بهشت بود
 محل قبر شریفش زهی بیان حسن
 کسی که میل بهشتش بود درین عالم
 بگو که بوسه ده این خاک را به روی و دهن
 مهیمن به بحیب محمد عربی
 به حق شاه ولایت علی عالی فن
 بهر دو سبط مبارک به شاه زین عباد
 به حق باقر و صادق به کاظم احسن
 به حق شاه رضا ساکن حظیره‌ی قدس
 به حق شاه تقی و نقی صبور محن
 به حق عسکری و حجه خدا مهدی
 کزین دوازدهم ده نجات روح و بدن
 فدای خاک رضا باد صد روان امین
 که اوست چاره‌ی درد و شفیع زلت من [۶۲].

پاورقی

- [۱] در «غ»: خصالان.
- [۲] از «غ» افتاده.
- [۳] در «غ» بجای این عبارت تنها کلمه‌ی «آمد» نوشته شده.
- [۴] در اصل: برق.
- [۵] کشف الغمه، ج ۲ ص ۳۱۷.
- [۶] از شاعران شیعی و متوفای ۲۴۹ هـ-.
- [۷] در دیوان: مدارس؛ اربلی در کشف الغمه، ج ۲ صص ۳۱۸ - ۳۲۷ به تفصیل قصیده‌ی دعبل را آورده است.
- [۸] در دیوان: و منزل وحی مقفر الغرصات.
- [۹] در کشف الغمه، ج ۲ ص ۲۶۵: و آل رسول الله فی الفلوات.
- [۱۰] از «م».

[۱۱] از «غ».

[۱۲] مصراع اول شعر در دیوان دعبل چنین آمده است: أرى فيهم في غيرهم منقسما.

[۱۳] کشف الغمه، ۲ صص ۲۶۱ - ۲۶۲ و درباره‌ی دعبل، قصیده وی و شیعیان قم نک: کشف الغمه ج ۲ صص ۳۱۸ - ۳۲۸.

[۱۴] در اصل: وحنان.

[۱۵] منزلی از منازل حاجیان بصره، درباره‌ی آن نک: کتاب المناسک و اماکن طرق الحج و معالم الجزیره (تحقیق حمد الجاسر، عربستان ۱۴۰۱) فهرست اماکن، ذیل عنوان.

[۱۶] کشف الغمه، ج ۲ ص ۳۱۳ در آنجا به جای هفده، هجده خرما آمده است.

[۱۷] نام کتاب ابن طلحه «مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول» است.

[۱۸] نک: میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۸۹، وی به سال ۲۳۴ هـ. در گذشت.

[۱۹] نک: الاعلام، ج ۶، ص ۳۴، وی به سال ۲۴۲ هـ. در گذشت.

[۲۰] از «غ» افتاده.

[۲۱] مؤلف متن این حدیث را در جای دیگر با اسناد خود (که اولین آنها شیخ شریف محیی الدین عبدالقادر حسنی حنبلی مکی بوده) نقل و آن را ترجمه کرده و افزوده است: چون حضرت امام رضا صلوات الله علیه این حدیث فرموده ده هزار کس آن حدیث را به اسناد نوشتند و این اول احادیث است که در صحیفه‌ی امام رضا که جمع احادیث مرویه خود فرموده ثبت شده است؛ مهمان نامه‌ی بخارا صص ۳۴۳ - ۳۴۵. ابن روزبهان در همانجا (ص ۳۴۲) می‌نویسد: بر خاطر مستمند این فقیر خطور کرد که از احادیث قدسیه حدیثی به اسناد مسلسل از روایت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که آن حضرت از پدران خود روایت کرده باشد بخوانم و آن را ترجمه کنم... و چون آن حدیث به غایت حدیثی عظیم الشأن است و اسنادی به غایت صحیح عالی دارد تا به غایتی که علما روایت کرده‌اند که یکی از محدثان آن حدیث را در مجلس یکی از سلاطین آن شاهان که پادشاهان بخارا بوده‌اند قرائت کرد؛ آن پادشاه از آن محدث التماس نمود که حدیث را به آن اسناد از جهت او بنویسد و وصیت کرد که بعد از وفات آن ورقه را که آن حدیث برو نوشته در کفن او درج کنند و با او در قبر نهند. و از جمله خواص این حدیث یکی آن است که اگر به صدق آن را با اسناد بر بالین خسته خوانند که مشرف بر هلاک باشد، اگر در اجل او تأخیر باشد فی الحال اثر صحت بر او ظاهر گردد؛ و این فقیر بر بسیاری از خستگان خواننده‌ام و اثر آن تجربه کرده.

[۲۲] کشف، ج ۲، ص ۳۰۸.

[۲۳] کشف، ج ۲ ص ۳۰۸ احمد بن حنبل درباره‌ی این سند می‌گفت: هذا سعوط المجانین اذا سعط به المجنون افاق؛ کشف الغمه،

ج ۲ ص ۲۹۱؛ و نک: کشف ج ۲ ص ۳۰۷؛ تذکره الخواص ص ۳۵۲.

[۲۴] اربلی این خبر را از استاد ابوالقاسم قشیری نقل کرده است: کشف الغمه، ج ۲ ص ۳۰۸.

[۲۵] در «غ» جای این عبارت خالی مانده و نوشته نشده است.

[۲۶] روایت مزبور در کتاب فصل الخطاب خواجه محمد پارسا (که مؤلف در چند مورد در این کتاب از آن بهره برده) بدین

صورت آمده: «ستدفن بعضه منی بخراسان من زاره عارفا بحقه فکانما زار الکعبه سبعین مره» نک: ذریعه، ج ۱۶ ص ۲۳۲ ش

۹۱۳) نقل از فهرست نسخه‌های خطی فارسی مکتبه الخدیویه در مصر که نسخه‌ای از فصل الخطاب را شناسانده است؛ و نیز نک:

عیون اخبار الرضا، ج ۲ باب ۶ صص ۲۵۵، ۲۵۹.

[۲۷] کشف، ج ۲، ص ۳۱۵؛ نک: کشف، ج ۲ ص ۳۰۳.

[۲۸] در «غ» جای این عبارت خالی مانده است.

[۲۹] شاید: خط (به ادامه‌ی بحث نگاه کنید).

[۳۰] از «م».

[۳۱] از «م».

[۳۲] از «م».

[۳۳] از «غ».

[۳۴] در اصل: امارت.

[۳۵] از «غ».

[۳۶] این عقیده که مأمون در برخورد با امام رضا علیه‌السلام اهل مکر نبوده و آن حضرت را به شهادت نرسانده از علی بن عیسی اربلی در کشف الغمه، ج ۲ صص ۲۸۲ - ۲۸۳ است که در به شهادت رساندن امام توسط مأمون تردید می‌کند؛ او این عقیده را به سید بن طاووس هم نسبت می‌دهد. علامه مجلسی در بحار، ج ۴۹ ص ۳۱۳ به اشکالات اربلی پاسخ داده است. و نیز نک: الفوائد الرضویه شیخ عباس قمی، صص ۳۱۶، ۳۱۷، شیخ مفید نیز بدون اظهار نظر درباره‌ی مأمون در اصل شهادت امام رضا علیه‌السلام تردید دارد. نک: تصحیح الاعتقاد، ص ۱۳۲، (مصنفات الشیخ المفید ج ۵)؛ گر چه او در ارشاد، اخبار شهادت امام را آورده و علی بن عیسی اربلی نظر او را در ارشاد مورد نقد قرار داده است. اخیراً هم آقای حسن الامین کتابی در تأیید این دیدگاه نوشته است.

[۳۷] در اصل: شدند!.

[۳۸] در اصل: و ملک.

[۳۹] از «غ».

[۴۰] کشف، ج ۲، ص ۸۷.

[۴۱] عبارت قاعدتا باید دچار سقطی شده باشد.

[۴۲] در اصل: و جعفر.

[۴۳] در «غ»: بن یشرب.

[۴۴] مؤلف در مهمان نامه بخارا، ص ۳۳۶ متن این نسب نامه را برای امام رضا علیه‌السلام با همین عبارت آورده است جز آنکه در انتهای عبارت به جای «العنان» «الغمام» آمده است. نک: الفصول المهمة ص ۲۵۶.

[۴۵] در «غ» جای این عبارت خالی مانده است.

[۴۶] در «غ»: سؤالی.

[۴۷] قاعدتا این رخداد در مرو مرکز خلافت بوده نه در نیشابور.

[۴۸] کشف الغمه، ج ۲ ص ۲۷۸ - ۲۷۹ (نامی از نیشابور در نقل اربلی نیست).

[۴۹] درباره‌ی متن ولایتعهدی که صورت آن را اربلی خود به سال ۶۶۷ دیده (کشف، ج ۲ ص ۳۳۹) نک: کشف الغمه ج ۲ صص

۳۳۳ - ۳۳۷؛ درباره نامگذاری امام به رضا نک: کشف ج ۲ ص ۲۹۶.

[۵۰] در اصل: حج.

[۵۱] در «غ»: حکم.

[۵۲] کشف الغمه، ج ۲ ص ۲۶۰؛ الفصول المهمة، ص ۲۴۵.

[۵۳] این مطلب با آنچه پیش از این راجع به فضل گفت ناسازگار می‌نماید.

[۵۴] از «غ».

[۵۵] از «غ».

[۵۶] از اینجا یک صفحه از «م» افتاده.

[۵۷] افتادگی نسخه‌ی «م» تا همین جا است.

[۵۸] این دو سطر از «غ» افتاده.

[۵۹] دو مصرع دومی بیت اول و دوم در «غ» نیامده.

[۶۰] در اصل: پایدار.

[۶۱] در «غ»: عروس.

[۶۲] مهمان نامه‌ی بخارا صص ۳۳۶ - ۳۳۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی) آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه